

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بعضی از روایات ما گفته شده که این سوره فسطاط القرآن است. یعنی مانند یک خیمه ای است که سایر سوره های قرآن زیر این خیمه جمع هستند و مانند یک سقفی است بالای سر کل قرآن. در بعضی از روایات ما فرمودند این سوره سنام القرآن است، یعنی اگر قرآن را به یک کوهی تشبیه کنیم، این سوره به مثابه قله این کوه است. و در بعضی از روایات گفته شده که این سوره و سوره آل عمران با همدیگر زهراوان یا زهرا آن یعنی هر کدام دو تا ستاره درخشنده در آسمان قرآن هستند. روایت داریم که نگویید سوره بقره. بگویید سوره ای که کلمه بقره آمده. «سوره الذی تذکر فی البقره» بقره در آن ذکر شده یاد شده و الا این سوره نه موضوعش بقره است نه هدفش. اما سوره مبارکه فسطاط را آغاز می کنیم.

### «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

«الم» «ذَلِكْ...» «ذَلِكْ» اسم اشاره است و «الْكِتَابُ» مشار الیه اش است. «ذَلِكِ الْكِتَابُ»؛ آن کتاب. منظور از آن کتاب، قرآن است. چرا قرآن را که جلوی چشم من است می گوید آن کتاب، یکی از کاربردهای اسم اشاره «ذَلِكْ» در قرآن، تعظیم است. همیشه برای اشاره به دوری که بُعد مکانی دارد، نیست. بُعد منزلتی دارد؛ یعنی جایگاهش بلند است. منافاتی هم ندارد بگوییم «هذا». آن هم یک لطفی دارد. وقتی «هذا» می گوید یعنی در دسترس توست. همین کتابی که بُعد منزلتی دارد جلوی چشمت باز است، می توانی بخوانی و بفهمی. «رَبِّ» یعنی تردید؛ تردیدی درباره آن وجود ندارد. تردیدی درباره حقانیتش. از کجا می فهمیم؟ در همین سوره یکی دو صفحه بعدش می فرماید: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا...» اگر شما تردیدی دارید راجع به آن چیزی که ما نازل کردیم بر بنده یمان، ممکن است شک داشته باشید آیا از جانب خدا آمده، نیامده؟ «فَأْتُوا بِسُورَةٍ...» اگر شما تردید دارید یک سوره مثل آن بیاورید. «لَا رَيْبَ فِيهِ» یعنی در الهی بودنش، از جانب خدا بودنش شک و تردیدی نیست. دومین خبر برای «ذَلِكِ الْكِتَابُ»، «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» است. خبر اول «لَا رَيْبَ فِيهِ» و خبر دوم «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» هدایت کننده متقین است. برای معرفی متقین خدا در دو فاز صحبت می کند: ۱- «الَّذِينَ» کسانی که «يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ» ایمان به غیب. اولین ویژگی متقین در فرهنگ قرآن ایمان به غیب است. اساس تمایز یک انسان متقی از انسانهای دیگر در ایمان به غیب است. اگر ایمان به غیب نباشد، اساس تقوا از بین می رود، ایمان به غیب یک باور است. تجلی رفتاریش می شود اقامه نماز. اقامه نماز یعنی عبودیت. بنده می شود. یعنی رو می کند به سوی خالق، اقامه نماز دومین ویژگی. «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» انفاق از رزق الهی. هر جا خدا گفته نماز کنارش انفاق هم گفته یا کنارش زکات هم گفته. پس سه تا ویژگی است که این سه ویژگی کلی هستند: اولیش ایمان به غیب که تفکیک نکرد ایمان به غیب یعنی ایمان به توحید، به معاد، به نبوت، به بهشت و به جهنم. در اقامه صلاة نیامد شرایط صلاة را در ذیلش بیاورد؛ بگوید اقامه صلاة بدون پاکدامنی، بدون امانت داری، بدون تعهد، بدون مسئولیت پذیری نمی شود. اینها را در سوره معارج خدا گفته. بعد هم انفاق. نماز جلوه ایمان به غیب است در ارتباط با خدا، انفاق جلوه ایمان به غیب است در ارتباط با خلق خدا. اینها جامع است. علی القاعده وقتی به اینجا می رسیم

می‌گوییم تمام است دیگر! اما خدا می‌خواهد یک «الَّذِينَ» دیگر اضافه کند: ۲- «وَالَّذِينَ» دوم جلوه دیگری از تقوا است نه گروه دومی از متقین. ایمان به آنچه که نازل شد به سوی تو یعنی قرآن. ایمان به کتابهای آسمانی قبل از قرآن. مانند تورات، مانند انجیل، مانند زبور، مانند صحف ابراهیم علیه السلام و... «هُمْ يُوقِنُونَ» دقت کنید: این «هُمْ» اینجا یعنی حصر. فقط کسانی که ایمان به قرآن و ایمان به کتابهای آسمانی قبل از قرآن را با هم دارند، فقط اینان یقین به آخرت دارند. دعوا سر قرآن است؛ پس چه می‌شود بعضی‌ها مدعی هستند که به کتابهای آسمانی قبل از قرآن ایمان داریم اما به قرآن نمی‌خواهند ایمان بیاورند؟ ایمان به غیبی که وحی به تو گفته است نه ایمان به غیب من درآوردی، ایمان به غیب بر اساس وحی، اقامه صلاة بر اساس وحی، انفاق از رزق الهی بر اساس وحی. حالا می‌خواهیم بر اساس وحی جلو برویم. آقا تورات هم وحی است دیگر! حالا قرآن آمده است. نه، من تا توراتش هستم انجیل و قرآن را نه! مگر خدا عهد نگرفته از مومنان به انبیاء الهی که هر وقت پیامبری آمد که تصدیق کننده کتاب شما بود به او ایمان آورید و او را یاری کنید؟ یقین به آخرت ندارند. چه کسانی اهل یقین به آخرت هستند؟ کسانی که از وحی الهی هیچ گونه شانه خالی نکنند. به کل وحی ایمان داریم، اگر یهودی‌ها به حضرت مسیح ایمان آورده بودند، اگر مسیحی‌ها به پیامبر اسلام ایمان آورده بودند، اگر مسلمان‌ها بعد از پیامبر به حجت بعد از او که تعیین فرموده بود ایمان آورده بودند، همه همراه می‌شدند امروز چه خبر بود؟ «أُمَّةً وَاحِدَةً» قطع کردند، از مسیر خارج شدند اگر کسی در یک جایی از وحی توقف کرد و گفت دیگر بعد از این را قبول ندارم، مشککش این است که در این نقطه یقینش به آخرت از بین رفته! او دیگر یقین ندارد. اینها بر هدایتی از جانب پروردگارشان سوار هستند. مثل اینکه هدایت را تشبیه کرده به یک کشتی، این روی این کشتی سوار هستند.

اینجا یک بحث تفسیری شکل گرفته که خدا بعد از «ذَلِكَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ» فرموده «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی اگر کسی متقی نباشد قرآن هدایتگر او نیست. متقی هم یعنی کسی که اینها را داشته باشد، خب کسی که اینها را داشته باشد هدایت قرآن را دارد، دیگر قرآن دوباره چطور می‌خواهد هدایت کند؟ «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» اول من باید متقی بشوم تا قرآن مرا هدایت کند. متقی بشوم یعنی چه کار باید بکنم؟ یعنی باید به غیب ایمان داشته باشم، نماز بخوانم، انفاق بکنم، بعد تکیه به وحی داشته باشم؛ یعنی همه چیز را داشته باشم تا قرآن بیاید مرا هدایت کند، یعنی چه این هدایتگری قرآن؟ گفتند این متقینی که خدا فرموده تقوای فطری است. این آن تقوای اولیهی فطری است که هر انسانی دارد اگر خودش ضایعش نکند. شما باید این تقوا را داشته باشید تا قرآن تو با تقوا را هدایت کند. بعد آنوقت این معنایی که ارائه کردند از نگاه حقیر با آنچه که بعداً گفته می‌شود همخوانی ندارد. این تقوا اگر تقوای فطری بود، خب حالا فرض کنیم ایمان به غیب در تقوای فطری هست، اقامه ی صلاة اش کجا بود؟ ایمان به قرآن در تقوای فطری چه کار می‌کند؟ ایمان به ما انزل قبل از قرآن در تقوای فطری چه کار می‌کند؟ پس نه نمی‌توانیم بپذیریم این تقوا فطری است. هدایت دو مفهوم در لغت برایش ذکر شده، مفهوم اول: ارائه‌ی طریق که ما به آن می‌گوییم راهنمایی، یعنی نشان دادن؛ طریق یعنی راه؛ راهنمایی کردن، معنای دومی که برای هدایت ذکر شده: ایصال الی المطلوب است. که فارسی‌اش می‌شود به مقصد رساندن. اگر ما ارائه‌ی طریق بدانیم «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» را، یعنی بگوییم قرآن می‌خواهد متقی را راهنمایی کند، بعد متقی هم کسی است که همه‌ی اینها را دارد، اینجا اشکال پیش می‌آید که متقی خب همه‌ی اینها را دارد دو مرتبه او را راهنمایی کردن یعنی چه دیگر؟ متقی به فلاح رسیده است، دو مرتبه او را هدایت کردن یعنی چه دیگر؟ اما اگر هدایت را به معنای ایصال الی المطلوب بگیریم دیگر مشکلی پیش نمی‌آید. شما وقتی

که با راهنمایی قرآن متقی شدی، حالا قرآن کارش این است که تو را به مقصد برساند، «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی این قرآنی که شکی در حقانیت آن نیست، این قرآن متقین را به مقصد می‌رساند، متقین را به فلاح می‌رساند. خب چه کسانی متقین هستند که قرآن آنها را به فلاح برساند؟ کسانی که ایمان به غیب داشته باشند، اقامه‌ی نماز بکنند، انفاق بکنند، و این سه عنصر مهم را با تکیه به وحی داشته باشند، آن هم نه تکیه به وحی ناقص، تکیه به تمام وحی که ریشه در یقین به آخرت دارد. این افراد متقینی هستند که قرآن آنان را به مقصد فلاح می‌رساند. شاهد عرض من هم این آیه است «وَأُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» اینها روی این کشتی هدایت سوار هستند و اینها هستند که به مقصد می‌رسند، اینها هستند که به فلاح می‌رسند. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» یعنی چه؟ یعنی این کتاب به مقصد رساننده‌ی متقین است. متقین کسانی هستند که این ویژگی‌ها را دارند، ایشان بر هدایت این کتاب استوارند و به مقصد می‌رسند. یک طور دیگر هم می‌توانم این آیه را توضیح بدهم که هدایتش همان ارائه‌ی طریق باشد. خب راهنمایی هم می‌تواند باشد، چطوری؟ یک وقت هایی ما در عرف محاوره اینگونه حرف می‌زنیم، مثلاً مدیر در کلاس می‌آید می‌گوید که شما معلم درس خوان‌ها هستید. معلم درس خوان‌ها هستید نه اینکه اول او درس خوان است و بعد تو معلم هستی! یعنی او بی که درس خوان است از معلم بودن تو بهره می‌برد. قرآن راهنمای متقین است، نه اینکه او اول متقی است و بعداً قرآن راهنمای اوست. یعنی آن کسی که متقی است از راهنمای قرآن بهره می‌برد، آن کسی که گوش می‌دهد بهره می‌برد. ما این را هم داریم در قرآن کریم مثلاً در سوره مبارکه یس خدا می‌فرماید: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» بعد می‌فرماید: «إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبَ» فقط تو انذار دهنده کسانی هستی که از ذکر تبعیت می‌کنند و از خدای رحمن خشیت دارند. یعنی چه؟ یعنی اول او تبعیت می‌کند و خشیت دارد و بعد تو انذار می‌دهی به او؟ نه! یعنی انذار دادن تو به درد تابعان ذکر خورده. یعنی تبعیت از ذکر جلوه‌ی انذار پذیری است. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» می‌تواند اینطور معنا شود: متقی بودن جلوه هدایت قرآن است. یعنی قرآن اگر کسی را هدایت می‌کند یعنی او را به تقوا هدایت می‌کند. یعنی باتقوایان هستند که از هدایت قرآن از ارائه‌ی طریق قرآن بهره جسته‌اند. غیر باتقوایان دیگران گویا از این هدایت طرفی نبسته‌اند.

پس این هدایت را اگر ارائه‌ی طریق بگیریم با این بیان درست می‌شود، نه با این بیان که بگوییم تقوای اولیه، «الَّذِينَ» به خودی خود معنایش در گروه، گروه‌بندی نیست. ما اینجا یک گروه داریم به نام متقین، دو سرفصل در تعریفشان داریم. حالا من این دو سرفصل را باهم وقتی مقایسه کردم دیدم این سرفصل اول به جامع دین اشاره کرده، یعنی دین به طور جامع در سرفصل اول هست، ایمان به غیب آیا ایمان به قرآن در آن هست یا نیست؟ ایمان به وحی در آن هست یا نیست؟ ایمان به توحید، نبوت، معاد همه چیز در آن هست. اقامه‌ی نماز و انفاق هم جامع مسائل رفتاری است. یعنی این کل دین است «ذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» سوره‌ی بینه هم همین را فرموده؛ پس این دومی یک چیزی است که باید در دل این باشد علی‌القائده، پس این دومی یک چیزی غیر از این نیست. مثل یک عطف خاص بر عام است. گویا خواسته از دل این ایمان به غیب یک چیزی را بکشد بیرون توجه بدهد. بفرماید این که ما می‌گوییم این سه تا را دارد با این ملاحظه‌ها، ایمان به قرآن، ایمان به «مَا أَنْزَلَ مِن قَبْلِ» القرآن. این است که من می‌گویم تفسیری، یعنی یک جوهرهایی دارد آن را توضیح می‌دهد. اسلوب خاص بر عام، یعنی ما با توجه به عمومیت ایمان به غیب، که ایمان به غیب شامل این هم هست. «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» و «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؟ این حصر را توضیح بدهم. ببینید خدا می‌توانست بفرماید «بِالْآخِرَةِ يُوقِنُونَ» اینها به آخرت یقین دارند. وقتی می‌فرماید: «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ»

این در عربی اینطور معنا می شود: به آخرت فقط اینها هستند که یقین دارند. یعنی اگر کسی تبعیض در وحی قائل شد قطع به یقین بدانید او به آخرت یقینی ندارد، کسی به آخرت یقین داشته باشد نمی گوید من تا اینجا را فقط قبول دارم! چه چیزی آمده وسط که می گوید تا اینجا را قبول دارم؟ نفس، منافع، دنیایش، پس یقینی به آخرت ندارد الا کسی که تبعیض در وحی قائل نشود، این را از چه فهمیدیم؟ از «هُم»، «بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ».

اینجا «أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ» اگر می فرمود: «وَأُولَئِكَ الْمُفْلِحُونَ» اینها بر هدایت هستند و اینها به فلاح می رسند. ممکن بود کسی بیاید بگوید خب این یک نسخه ای از نسخه های فلاح، ممکن است فلاح نسخه های دیگری هم داشته باشد. مثلاً کسی می آید می گوید من در جای دیگر قرآن خواندم که خدا فرموده: «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (حشر/۹) یک نسخه رسیدن به فلاح هم ترک خودخواهی است، ترک بخل و حرص است، ترک خودخواهی. یک نسخه ی دیگر هم آن است. اگر کسی اینطور تلقی کند که این یک نسخه، آن یک نسخه، ممکن است آدم ها دچا تكثر بشوند. ببخشید شما با کدام قسمت قرآن می خواهید به فلاح برسید؟ می گوید من با «وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ» کار می کنم، من دیگر در خط نماز و این چیز های دیگر نیستم، من با شح نفس، کلاً من اینطوری می روم بهشت. آن دیگری می گوید من معارجی هستم من با سوره ی معارج، آن دیگری می گوید من سوره بقره ای هستم، هر کس یک توصیفی از خودش می کند هر کسی می گوید من خودم یک نردبانی پیدا می کنم می روم طرف خدا، وقتی خدا می آورد این «هُم» ها را می گذارد اینجا «أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، یعنی می خواهد بفرماید فقط این است.